

علماء در اعلامیه ها

حمید حمید

بخش نخست

انقلاب مشروطیت ایران نیازمند یک تاریخ تحلیلی علمی است و واگویی آن بیش تر نیازمند به این نکته ی مهم است که به راستی و نه بر راستای دیدگاه یا دیدگاه های شخصی جایگاه نیروهای واقعی درگیر در آن روشن گردد و پیشاهنگان و حاشیه نشینان از یکدیگر متمایز گردند و جان بر کفان بی انحراف و فعالان استوار از آنانی که به گمان مال و با قصد حیلت و منال به نهضت پیوستند در مقام واقعی خود به بررسی گرفته شوند.

دیر هنگامی است که در باب انقلاب مشروطیت نوشته می شود و اسناد کوتاه و بلند و صادق و ناصادقی در این باره از زوایای کتاب خانه ها و آرشیوها و بایگانی ها به دست انتشار سپرده می شود. اما در کم تر از این نوشته نمونه ای را می توان یافت که به جایگاه «مردم» یعنی به توده ها و نیروهای واقعی آن رویداد چنان که شایسته ی آنان است توجه به عمل آمده باشد.

عدم صلابت داوری و فقدان عدالت تحقیق در غالب تواریخی که به انقلاب مشروطیت اختصاص دارد تمامی بدنه ی تحلیلی این گونه آثار را با واقعیت متناقض ساخته است. رویکرد صاحبان این تواریخ نسبت به روحانیت شیعه و علماء و

جایگاه آنان در آن رویداد بزرگ تاریخی در مقایسه با اسنادی که از دست اندرکاران فعال در آن انقلاب باقی مانده، یعنی که مفاد اعلامیه ها و شب نامه ها یکی از موارد آشکار چنین تناقضی است. این نکته به خوبی مؤید این حقیقت است که برخلاف رأی شایع مبنی بر زعامت در پی گیری و پیروزی انقلاب و اصالت عمل آنان در استقامت و استواری و هم اعتماد توده ها به آنان، نقش آنان در این جهات نه تنها ویران گر و بند و بست مآبانه بوده است بلکه در موارد بسیاری از اعتماد مردم نیز برخوردار نبوده اند و این حقیقتی است که مفاد بسیاری از اعلامیه ها و شب نامه های آن دوران حکایت صریح و روایت ملیح آن است.

گفتگو از دورویی علماء و سیاست کج دار و مریض آنان در نهضت های مردمی مردم ایران نکته ای نیست که تنها به انقلاب مشروطیت محدود باشد. واقعه ای ژری نمونه ی گویای دیگری از این دست است. در آن ماجرا، در شرایطی که بخش های وسیع از مردم و حتا کسانی از درون حرم سلطان به هواخواهی از آرمان تحریم تنباکو به مثابه بهانه ای برای پیکار با سلطه ی خارجی بسیج شده بودند به اعتراف اعتمادالسلطنه، «وزیر مختار انگلیس می گفت سید عبدالله بهبهانی در حضور خود من قلیان می کشید و می گفت این حکم میرزای شیرازی ساختگی است و بهترین ادله ی او این بود که من از مجتهد و مجتهدزاده های ایران هستم قلیان می کشم، بنابراین آن ها که ترک کرده اند مسأله پلتیکی است و محض عداوت با انگلیس ها و امین السلطان است.^۱

فریدون آدمیت در توضیح از این نفاق می نویسد «در جماعت علما بودند کسانی که پوشیده یا آشکار خود را مکلف به پیروی آن فتوا (فتوای شیرازی) نمی دانستند. از این کسان در پایتخت سید عبدالله بهبهانی، سید علی اکبر مجتهد تفرشی و

^۱ - اعتمادالسلطنه. روزنامه ی خاطرات. چاپ امیرکبیر. ص ۸۹۷ و هم چنین آدمیت. شورش بر امتیازنامه ی رژی: تحلیل سیاسی انتشارات پیام. ۱۳۶۰ ص ۷۷.

ظهیرالاسلام اما جمعه را می شناسیم، خاصه بهبهانی که در سفارت عثمانی سیگار کشید و تا آخر داستان در مخالفت با جمهور پایدار ماند.»^۲ علاوه بر این نکات امین السلطان یکی از مجتهدان را که آدمیت او را سید عبدالله بهبهانی می نویسد به خانه ی مدیر انگلیسی دخانیات فرستاد که دربر داشتن مسأله توتون و تنباکو صحبت بدارد. مجتهد همان جا سیگار کشید و تعهد سپرد که کار را بر وفق مراد کمپانی پیش ببرد و رشوه ای هم برای خود و محررش از مدیر رژی پذیرفت.^۳

از اعتراف به این واقعیت نمی توان گذشت که در میان خیل علمایی که به هر مقصود به انقلاب پیوسته بودند کسانی را نیز می توان یافت که تنگاتنگ در کنار مردم قرار داشتند و از آغاز تا پایان به بهای جان خویش از آرماتی که مردم به پای آن سر نهاده بودند پیروی کردند، در نبرد شرکت جستند و مصائب فراوانی را نیز تحمل کردند. از میان این گروه معدود می توان از شیخ علی اصغر لیلا والی، ضیاء العلماء، شیخ سلیم و ثقه الاسلام تبریزی آن شیخی شهید نا برد. اما حضور بیدارلانه ی این گروه نمی تواند بر سالوسی کسان دیگری که به ناحق قهرمانان مشروطیت لقب گرفته اند و در واقع امر از اعتماد صادقانه ی مردم برخوردار نبودند، سهل است در این پیوستن هواهای دیگر داشتند پرده استتار کشد.

امر نفاق مقوله ای نبود که علماء تنها در عمل با روح و آرمان هواخواهان مشروطیت از خود بروز دهند. بلکه واقعیتی بود که در درون خود آنان بر سر ریاست نیز حاکم بود. زمانی که شیخ فضل اله نوری به تصریح عنوان می کند که «نه من مستبد بودم، نه سید عبدالله مشروطه خواه و نه سید محمد»^۴ و یا زمانی که

^۲ - فریدون آدمیت. همان مرجع شماره ۳ ص ۷۷.

^۳ - حسن کربلایی. رساله ی دخانیه و آدمیت همان ص ۱۰۴.

^۴ - فریدون آدمیت. عقاید و آراء شیخ فضل نوری. به نقل از کتاب «تاریخ از یک سو» در مهرگان سال دوم شماره ی ۴ زمستان ۱۳۷۲ ص ۱۴۰ و هم چنین مخبرالسلطنه. گزارش ایران. ج ۴ ص ۱۰۷.

ناظم الاسلام کرمانی تصریح می کند که «آقایان بهبهانی و صدر (صدرالعلماء) رسیدن به مقصود را به ریاست خود می دانند و در رسیدن به آن مقام کوشش می نمایند»^۵ در واقع انگشت بر حقیقتی انکارناپذیر می گذارد.

آن چه که در تتمیم این اشارات می توان افزود این که اگر چه نوری با هواهای دیگری «مشروطه و مشروعه» را ساز کرد، اما دم سازی بهبهانی با مشروطیت از زیرکی سالوسانه ای مایه می گرفت. «زیرکی سید در این بود که به همه احوال خود را با مشروطه خواهی که روح زمانه بود دم ساز می ساخت، اگر چه انگیزه ی باطنی اش کسب ریاست بود. مفاد گزارش یک عضو انجمن مخفی که مأمور فراخوانی سید عبدالله به نهضت بوده است به «اجزاء و اعضاء» انجمن مؤید این نکته است که قصد اولیه ی بهبهانی در پیوستن به نهضت مشروطه خواهی نه فهم و نه دل بستگی او به آرمان های آن نهضت بلکه «عدم صفای» او با عین الدوله بوده است. «جناب معظم (یعنی سید عبدالله بهبهانی) با عین الدوله صفای ندارد. بهانه ای که به دست آمده منتج به مقصود خواهد بود.»^۶

وجود چنین حال و هواهای نفسانی، دورویی و جدا سری فرد پرستانه ای که بر چنین کسانی و از جمله و بیش تر بر بهبهانی غلبه داشت پس از کودتای محمد علی میرزا و مباران مجلس و گریز و خانه نشینی علما، سید محمد طباطبایی یار و همراه بهبهانی را بر آن داشت تا آن چه را که در باره ی آن هم رزم خویش در دل می اندیشید بر زبان آورد. «این آقا سید عبدالله پدر مرا و خودش را و مردم را سوخت. مرا آلت اجرای خیالات خود کرد، مقصودش سلطنت بود نه حفظ مشروطه و مجلس»^۷ چنین کلامی اگر چه مؤید واقعیتی مسلم در باب بهبهانی است، اما با توجه

^۵ - ناظم الاسلام کرمانی. تاریخ بیداری ایرانیان. ویراسته ی سعیدی سیرجانی. انتشارات

آگاه چاپ دوم. ج اول ص ۴۶۳

^۶ - همان ص ۲۶۵.

^۷ - ناظم الاسلام کرمانی. همان جلد دوم ص ۱۶۸.

به عقبه ی جمله به معنای آب تطهیری برای طباطبایی نیست، سهل است خود مؤید زبونی و هراس او از استبداد و لزوم- تذبذب و ناستواری اوست. «جماعتی آمدند نزد من که اذن بدهید برویم به طرفی و یا ما را خودتان ببرید نزد شاه که فتنه خوابیده شود. من هم اذن دادم و گفتم خودتان بروید. این آقا سیدعبدالله مانع شد.»^۸ علماء و توابعین پس از کودتا و به دریا رفتن آنان به دربار و سرای مستبدین خود یکی از نشانه های صریح جدایی این جماعت از توده های ستم کشی است که جان و مال خویش را به پای مشروطیت نهادند. ضعف و تزلزل و جان ترسی که از آن جماعت پس از کودتا به منصفه ی ظهور رسید بر تمامی مداحی هایی که تاریخ نویسان مشروطیت نسبت به آنان به عمل آورده اند خط بطلان می کشد. بحرالعلوم کرماتی که در ایام مبارزات مشروطه خواهی «خود را قاتل شاه می دانست و به این خیال شب را می خوابید»^۹ چنان به تملق و چاپلوسی «استبداد» پرداخت که ناظم الاسلام پس از ذکر نام او عبارت «لعنته اله علی المنافقین» را می آورد. هم او از زبان صحة الدوله نقل می کند که «من شرافت آقا سیدعبداله را هیچ وقت کم و کسر ندیدم مگر وقتی که دیدم افتاده بود پای شاه را ببوسد و شاه مانع شد، هقب رفت و فرمود: این چکار است که می کنید؟ ... التماس و عجز خیلی کرد... آقا میرزا ابوالقاسم گفت: نزد سپهسالار هم خیلی التماس کرد که مرا به احترام حرکت دهید و این حرکات از سید بعید بود.»^{۱۰}

همه ی آن چه که گفتم صفات نامطلوب دیگری را که علماء به آن ها متصف بودند و با چنان اوصافی در لباس مطهر روحانیت نهضت آزادی خواهی مردم ما را آلوده ساختند شامل نیست. ناظر بر چنان صفاتی است که صاحب «تاریخ بیداری ایرانیان» پس از ابراز تأسف از شکست نهضت و پیروزی کودتای محمد علی میرزا

^۸ - همان. همان جا.

^۹ - همان. همان جا.

^{۱۰} - همان. ص ۱۷۶.

به مفاسدی که از سوی عواملی در درون نهضت راه یافته بود اشاره می کند و آن گاه می افزاید:

«خیلی افسوس خوردیم که مردم قدر این نهضت را ندانسته کاری نکردند که بتوان عذری خواست. آن از خیانت وکلا و آن رشوه خواری سیدعبدالله، آن از افاده های آقازاده ها، که همگی دست به دست هم داده و پدر مردم را سوخته. آن چه که آقا سیدعبدالله از جهان شاه خان گرفته است هشتاد هزار تومان نقد و مقداری روغن بوده است. همین رشوه ها و همین پول هایی که مردم گرفتند و حقوق مردم را زدند، تیول را باز گردانیدند... این است که امروز مردم نمی توانند اسم مشروطه را ببرند... آقا سیدعبدالله محض اغراض شخصیه ی خود مشروطه و ملت ایران را از دست داد.»^{۱۱}

رویه ی رشوه خواری بهبهانی نکته ای است که اسناد دیگری نیز به آن اشاره کرده اند. چرچیل منشی شرقی سفارت انگلیس و مارلینگ در مکتوبات خود به سر ادوارد گری در ژانویه ی ۱۹۰۸ در مقام توضیح ماجراهایی که در مجلس می گذرد می نویسد: «رئیس مجلس (احتشام السلطنه) علناً آقا سیدعبدالله مجتهد بزرگ را خائن و در حقیقت مرتجع نامید و بی باکانه فساد اعمال مجتهد مزبور را بیان نمود.»^{۱۲} مارلینگ از ذکر این نکته در نمی گذرد که مدتی است مردم «نسبت به تدینی به آقا سیدعبدالله» می دهند و چرچیل به رشوه خواری او اشاره می کند.^{۱۳} کاساکوفسکی نیز به رشوه ی قابل توجهی که روس ها به سادات می پرداختند تأکید می کند.^{۱۴} علاوه بر آن چه که انحصاراً به بهبهانی ارتباط می یابد، تعلیق اعمال

۱۱ - همان. صفحات ۲۳۷ - ۲۳۸.

۱۲ - کتاب آبی. گزارش محرمانه وزارت امور خارجه انگلیس در باره ی انقلاب مشروطه ی ایران. به کوشش احمد بشیری. ج اول ص ۱۵۶.

۱۳ - همان. همان جا.

۱۴ - خاطرات کاساکوفسکی. ص ۱۹۸.

ظاهراً مشروطه طلبانه ی علمای شیعه بر منافع شخصی، فساد و دورویی آنان در اسنادی از آن گونه که نقل کردیم به کرات آمده است. برن قنسول انگلیس در اصفهان ضمت گزارش خود اطلاع می دهد که «انتخاب وکلاء به امر آقا نجفی نظر به این بود که منافع شخصی او در مجلس تهران محفوظ باشد».^{۱۰} تلاش برای نفوذ در مجلسی که باطناً باید به مردم تعلق داشته باشد از سوی کسی چون آقا نجفی در شرایطی انجام گرفت که بنا بر گزارش مارلینگ او «برای شاه کار می کرده است»^{۱۱} اسپرینگ رایس در گزارش به ادوارد گری پس از اشاراتی گذرا به نفع طلبی آقا نجفی در پیوستن به نهضت اصلاح طلبی به ارائه ی اطلاعاتی در باره ی آقا نورالله برادر آقا نجفی که او را مجتهد بزرگ اصفهان می خواند می پردازد و توضیح می دهد: «شیخ نورالله با سفارت روس روابط نزدیک و به موجب اظهار خود روس ها از کنسول روسیه دستور می گیرد»^{۱۲}

همه ی آن چه گذشت اشاراتی اجمالی بود به صفات و نقشی که علمای شیعه می توانستند و توانستند در ارتباط و مشارکت در نهضت های مردمی از آن برخوردار باشند و به ایفاء و ابراز آن اقدام کنند.

بخش دوم

با تمامی صحت اقوالی که آوردیم و آن چه که در دیگر اسناد وجود دارد، مرا قصد از نوشتن این وجیزه اشارات بدان ها نبود، اگر چه از باب مدخل برای ورود ضرورت داشت. آن چه که من در این نوشته هدف قرار داده ام بر کنار از گزارش ها

^{۱۰} - مرجه شماره ۳. ص ۲۴.

^{۱۱} - کتاب آبی، جلد چهارم، ص ۹۰۵.

^{۱۲} - همان جلد، اول ص ۲۲۷.

و تفاسیر و اقوال مورخین مشروطیت مفاد پاره ای از اعلامیه هایی است که در آن روزگار آشکار و نهان از سوی افراد، گروه ها، جمعیت ها و دیگر جماعات نشر یافته است و در آن ها بوجه صریح و یا ملیح به تلقی مردم از روحانیت اشاره رفته است. در این هدف نیز آن که به رویه ی اهم فی الایم اقتدا کنم چاره ای نیست.

حرکات اعتراضی مردم و خلاف خوانی های پیدا و پنهان جماعتی که جای علیه سلطنت و ایادی آن از آغاز سلطنت ناصرالدین شاه نخست در تهران و پس آن گاه در ایالات دیگر کشور بروز و ظهور می یافت از سال ۱۳۰۱ شکل ویژه ای به خود گرفت و انگیزش ها و راه بندی های معترضانه بر شاه و زعمای حکومت به انتشار شب نامه ها و اعلامیه های بسیاری بدل شد. در کوی و برزن خاصه در ناحیه ی ارگ مقر کاخ شاهی اوراقی در دشنام گویی به دولت و نکوهش کماشتگان حکومت از بابت ظلمی که بر مردم روا می داشتند پخش می شد. نطفه های اصلی عدم اعتماد توده ها به علما نیز در حقیقت در همین دوران و خاصه در بیان ناستواری آنان در مبارزه ی مردم علیه نوز رئیس بلژیکی گمرکات انعقاد یافته بود.

سکوت علماً در قبال خواست جدی مردم، که به بهانه ی عدم حضور ناصرالدین شاه در کشور و سفر او به اروپا اعمال می شد و پافشاری آنان در پیش گیری از هرگونه حرکت اعتراضی توسط مردم، گروه های مختلفی از مردم را به اصالت عمل روحانیون مشکوک ساخته بود و به همین لحاظ درست در ۲۳ شهر شعبان ۱۳۲۳ که ناصرالدین شاه از سفر فرنگ بازگشت اعلامیه ای با طریق چاپ ژلاتین و از سوی گروهی که خود را «هواخواهان ملت» نامیده اند و در تعقیب اعلامیه ی پیش تری که در کوچه و بازار و کاروان سراها انداخته شده و در آن از عدم واکنش «حجج اسلام نجف» گله شده بود انتشار یافت. در این اعلامیه برای نخستین بار کلماتی خشن نسبت به علماء به کار برده شده و ضمن آن چنین آمده بود.

«این است حال و روز وزرای پایتخت سلطنت، ظلم حکام در بلاد، چاره منحصر است به اقدامات مجدانه علمای اعلام که برحسب غیرت مسلمانی جلو افتاده، تا

مردم متابعت نمایند، عقب آن ها باشند. افسوس! که آن ها همه به اغراض شخصی رفتار می نمایند. چیزی که در میان نیست رضای خداوند و خدمت بشر یا حفظ وطن، یا ملاحظه ی توهم، یا غیرت یا فتوت است و غافلند از این که نزدیک است عقاید مردم به کلی از آن ها قطع شود.»^{۱۸}

استمرار مکاتبات و توزیع اعلامیه ها و تشجیعی که از سوی مردم در جهت کشانیدن علماء به میدان مبارزه به عمل می آمد به ناچار پاره ای از آنان را دودوله برانگیخت ولی حدود مطالعاتی که مردم در مبارزه ی خویش عنوان می کردند با نیات آنان توافق نداشت و در حقیقت با تنگ حوصلگی عقیدتی و جان ترسی و مماشات آن علماء سازگار نبود. واکنش گروه ها در قبال اعلامیه ی آبیکی علماء بر شاه و صدراعظم که ضمن آن تنها انفصال نوز خواسته شده بود به روشنی از این واقعیت حکایت می کند. «هینت ملیه ی اسلامی» که از موضوع محدود اعلامیه ی علماء به خشم آمده بودند طی نامه ای که صورت اعلامیه داشت تصریح کردند که: «خوب بود در عریضه ی مستدعیات ذکر تعدیات حکام می شد، ذکر ندادن موجب سرباز می شد، ذکر رفع احتکار گندم می شد، قدغن نبردن برنج و روغن به خارجه می شد، ذکر جلوگیری از تعدیات قونسول ها و وزیر مختارهای خارجه از این رعایای بی چاره می شد، نه به آن نحوی که نوشته شده است.»^{۱۹}

حرکات نمایشی علماء که پس از واقعه ی ملک تجار در پانزدهم شوال ۱۳۲۳ به مهاجرت آن ها به عبدالعظیم انجامید و ضمن ملاقات و بند و بست پسران آشتیانی، سیدمحمد طباطبائی، صدرالعلماء و داماد بهبهانی با اتابک به اخذ و عده ای میان تهی سرانجام یافت نتوانست به استواری امید و پیوند باطنی مردم با آن ها مدد کند و لذا در هنگامه ی همان بندوبست ها، طی مشروحه ای که از سوی جماعتی به نام

^{۱۸} - محمد مهدی شریف کاشانی. واقعیات اتفاقیه در روزگار. به کوشش منصوره ی

اتحادیه (نظام مافی) سیروس سعدوندیان. نشر تاریخ ایران. ص ۲۷.

^{۱۹} - همان. ص ۳۷.

«ندای فرشته ی بشری» انتشار یافت تأخیر پیروزی به دوروی علماء معلق گردید و ضمن آن تصریح شد که:

«عامه ی مردم از چند سال به این طرف بالمره به ملاحظه ی وارونه گویی و عاظ رؤسای روحانی از حقوق بشری و وظیفه ی آدمیت خود مهجوز و هزاران فرسخ دور مانده اند.»^{۲۰}

در همین اعلامیه بدون آن که نام خاصی ذکر شود به تمهیدات «آقازادگان» در بندوبست با دربار و استبداد اشاره شده و چنین آمده است:

«... در این یکی دو سال آخری هم که بعضی سر از بالین خواب خرگوشی برداشته به ندای فرشته غیبی به هلاکت و فلاکت نژاد خود و اخلاف خود ملتفت شده اند. چهار نفر از رؤسای حیوانات بی اتفاق که دو نفر آن ها با مندیله سیاه و دو نفر با غریبل سفید که همیشه از دین عری و از اسلام بری بوده و برای آزادی مذموم و تعیش موقتی موهوم و مختصر منافع معلوم خود بذر نفاق و شقاق در مزارع قلوب پاشیده، هر یک به مناسبت حال امروزی خود با معمرین زن طبعان و مدمقین پست فطرتان بی خرد اولیای امور دیوان هم دست گردیدند.»^{۲۱} فساد اخلاقی آقازادگانی که اعلامیه به آن ها اشاره می کند و نفوذشان بر علمای مجتهدینی که مردم چشم امید به آن ها دوخته بودند از موارد متعددی است که اسناد و اعلامیه های این دوران به آن ها اشاره می کنند. از جمله ی این اسناد همین اعلامیه ی اخیرالذکر در مقام تلخیص مطالب خود می افزاید: «خلاصه منادی فرشته ی بشری هرگاه بخواهد اقدامات کفرآمیز و شرک انگیز هر یک از آن چهار نفر را از بدو تولد الی کنون جزء وکلاء بر خلق عالم محسوس و روشن بدارد با

^{۲۰} - همان. ص ۴۱.

^{۲۱} - همان. ص ۴۳.

براهین قوی بدون معارض می تواند ولی، اندک ستاریت را از شرایط مذهب خود شمرده نقداً در افشاء اعمال آن چهار نفر خاموش خواهد بود.»^{۲۲}

هم چنان که گفتیم اشارات غیرصریح اعلامیه قویاً متوجه آقا میرزا مصطفی پسر آشتیانی، آقا میرزا ابوالقاسم فرزند آقا سیدمحمد طباطبایی، آقا میرزا حسن پسر صدرالعماء و اعتمادالاسلام داماد بهبهانی است که پس از ملاقات آن ها با اتابک در هنگامه ی تحصن علماء در عبدالعظیم شایعاتی در باب آن ها در میان مردم انتشار یافته بود و ناظم الاسلام در توضیح از احوال یکی از آنان یعنی میرزا ابوالقاسم توضیح می دهد که «این آقا ابوالقاسم از اول مشروطیت با شاه بود و اعتقادش این بود که اهل ایران قابل مشروطیت نمی باشند و دیگر آن که این وضع هرج و مرج است نه مشروطیت و آقا سیدعبدالله خیال ریاست دارد.»^{۲۳} بازگشت علماء از حضرت عبدالعظیم، پس از مذاکرات آقازادگان با اتابک و دریافت دست خطی از شاه که عملاً ضمانت اجرایی محکمی هم در پی نداشت باور مردم را بر فریب و اغفال علماء و بندوبست آنان با مراجع قدرت قوت بخشید، نکته ای که تأکیدات آمده در اعلامیه ی مورخ پنجم محرم ۱۳۲۳ دایر بر این که «امیرخان سردار و سید عبدالحسین روضه خوان و حاجی میرزا لطف الله شماها را فریب دادند و قناعت کردید به دو کلمه دست خط ملوکانه»^{۲۴} آن را تصریح می کند. در همین اعلامیه بدون تصریح بر این واقعیت که حضرات مماشات و سازش را با دریافت رشوه ای اعمال کرده اند علی الظاهر در مقام نصیحت چنین عنوان شده است که:

«بر نوع علماء رحم کنید که نام شماها به ننگ و بدنامی منتشر نشود که پول گرفتید و از حقوق یک ملت صرف نظر کردید.»^{۲۵} مضمون اعلامیه ای که متعاقب

۲۲ - همان. ص ۴۴.

۲۳ - ناظم الاسلام کرمانی. همان. ج دوم. ص ۱۵۸.

۲۴ - اعلامیه ی «جمعی از مسلمانان» به نقل از واقعات اتفاقیه در روزگار، ص ۵۱.

۲۵ - همان. همان جا.

اعلامیه ی پیشین و در دوم شهر صفر همان سال انتشار یافت از خشونت بیش تری برخوردار بود و نشان از این واقعیت داشت که توده های آسیب دیده از خیانت علماء و از عدم آگاهی دقیق آن ها نسبت به مضمون سیاسی- اجتماعی مطالبات نهضت به تدریج در راستایی دیگر و باوری دیگر نسبت به علماء برانگیخته شده اند. واقعیت این که علاوه بر اعمال منافقانه ی علماء در مسیر کلی نهضت مشروطیت، آن جا که مسأله به دریافت آنان از مضمون نهضت مربوط می شد، هیچ اندیشه ی تازه ای در باره ی چگونگی برخورد آنان با شرایط جدید سیاسی، اجتماعی و فرهنگی تجلی نکرد، حتا دعوتی مؤثر برای اتکاء کردن به قرآن و شریعت توسط آنان یافت نشد. آنان به ظاهر فقط حکومتی عادل می خواستند اما هیچ برنامه ای برای تأمین و حفظ استقرار حکومتی عادل یا حق گزار تنظیم نکردند.^{۲۶} به این اعتبار بود که در بخشی از اعلامیه ی دوم صفر شکوه کنان آمده است:

«عجب بدبختی شامل حال ما مردم شده است که دچار و گرفتار دو نمره از مردم بی فتوت بی حمیت شده ایم. یکی رجال ظالم خون خوار قدار، متعددی بی شرم بی حیای دولت و یکی بعضی از علمای «طماع»، «بی دیانت»، «بی غیرت» ملت که هیچ کدام اصلاً معتقد به خدا و رسول و مردمی و صواب و عقاب و مأخذه ی الهی نیستند... علمای ملت ما به صلاح بینی و دستورالعمل میرزا مصطفی و میرزا ابوالقاسم و پس آقا سید عبدالله و سیدمحسن و سیدعلاء رفتار دارند که میرزا مصطفی و سیدعلاء از بدو عمر «به هرزگی» و «الواطی» معروف و به «فسق و فجور» موصوفند. در این صورت به جهت ما مردم چه ثمر و چه نتیجه خواهد بود؟... علماء را به فریب از زاویه ی مقدسه معاودت داده و از تدبیرات امیرخان

^{۲۶} - برای توضیحی از این موارد رجوع شود به گار. جی. گیلیار. «تجار ایران و انقلاب مشروطیت» در زمینه ی ایران شناسی. به کوشش چنگیز پهلوان، وحید نوشیروانی. ۱۳۶۴، ص ۲۲۶.

سردار مقرر شده که میرزا مصطفی و سیدعلاء به هر یک ماهی دویست و پنجاه تومان داده شود که دیگر آن‌ها محرک آقایان نباشند و احدی هم از آقایان مطلع نشوند. بر فرض هر کدام هم مطلع شوند متعالم خواهند شد «که چرا به جهت ما نبوده». پس معلوم می‌شود که تمام این مذاکرات و اقدامات و خسارات ما مردم به جهت این بود که این دو نفر هر کدام ماهی دویست و پنجاه تومان پول بگیرند.»

نویسندگان اعلامیه پس از این توضیحات، خطاب به مردم چنین نتیجه می‌گیرند که «این علماء... به ملاحظه ی دخل‌های خیالی که دارند اقدام مجدانه نخواهند کرد. پس باید ما مردم در خیال اصلاح کار خود باشیم و کاوه ی آهنگری پیدا نمائیم.»^{۲۷} تاثیر عمومی چنین اعلامیه‌هایی چنان بود که «خرده خرده به جهت علماء کنایه و لطیفه» می‌گفتند و «علماء کرام هم» می‌شنیدند و (روی خود نمی‌آوردند)^{۲۸}

در همان هنگام که گروه‌هایی از طبقات مردم از طریق توزیع اعلامیه‌هایی علنی به ابراز مافی‌الضمیر خویش نسبت به علماء، روحانیون می‌پرداختند از سوی گروه‌هایی دیگر نیز به انتشار شب‌نامه‌هایی اقدام می‌گردید که از لحاظ شیوه ی تنظیم و صورت تبیین بدعتی هنرمندانه بود. وجه تنظیم این شب‌نامه‌ها که صورت گفتگوهای دو تنه داشت علاوه بر سیاق تبلیغی تازه از منظر وجه «ضد علمایی» خود تاثیر وسیعی را در میان مردم موجب می‌گردیدند. شب‌نامه‌ای که از باب نمونه به پارای از مفاد آن در ارتباط با موضوع این نوشته اشاره می‌کنم حدوداً به ذیالقعده ی ۱۳۲۳ مربوط می‌شود. در این شب‌نامه که در آن دو تن با نام‌های میرزا حسین و میرزا احمد با یکدیگر گفتگو می‌کنند چنین آمده است:

«آقایان... به فکر خودشان هستند. ماها باید زحمت بکشیم و آن‌ها همه روزه به فکر ترقی و توسعه ی اداره و جلب منافع و مداخل خود باشند. آقایان نجف و این جا

^{۲۷} - مرجع شماره ی ۳۲. ص ۵۲. تأکیدات از ماست.

^{۲۸} - همان. همان جا.

پس از یک عمر که از پرتو امت پیغمبر صلی اله علیه و آله می خوردند و زندگانی می کنند، آخر فایده ی ایشان منحصر است به این که در حاشیه ی رساله، یک مرتبه بر عده ی غلات استنجا بیفزایند یا کم کنند. دیگر در این فکر نیستند که ظلم عالم را فرا گرفت، مسلمانان از دست رفتند... و علماء به بعضی از فروع چسبیده اصل را از دست داده اند.»^{۲۹}

طعن و نقدهای صریح اعلامیه ها و شب نامه ها، اگر چه مردم را بر می انگیزت و از باطن ناصادق علماء پرده بر می گرفت ولی بر دیواره های نیت ناسالم علماء ضربه ای کاری وارد نمی آورد و خیال آنان در دست یابی به اهداف شخصی بر همان «مهر و نشان بود که بود.» دوام چنان حالاتی سبب گردید که مردم مستقیماً علماء را مورد خطاب قرار دهند و به تصریح نوع رویه های آنان را در جاتب داری از ستم افشاء کنند. خطابه های متعددی متضمن این معنی انتشار یافت که از باب نمونه در یکی از آن ها چنین آمده بود: «هر چه داد زدیم نشنیدید، بلکه در جواب فرمودید قول سلطان تالی امر یزدان است. یک روز فرمودید حضرت اتابک کسالت دارد، روز دیگر به نفاقت وجود مبارک شاهانه متعذر شدید، گاهی امورات مهمه ی دولتی را پیش آوردید، به مذاکرات و شوری برگزار گردید... آخر آقایان دین و پیشوایان آیین... اگر در ما قوه و توان باشد و صلاحیت کارگزاری داشته باشیم که بتوانیم رفع مضرات کنیم شماها می توانید آسوده بمانید. اگر در وقتی در اعضاء استرخاء و علتی عارض شد که به کلی از حرکت افتادند، بی خادم و کارگر می مانند، آن وقت اولی کسی که دست خوش این هواپرستان و پایمال ستم و ظلم این ظالمان شوند شما خواهید بود.»^{۳۰}

^{۲۹} - همان. ص ۵۳.

^{۳۰} - ناظم الاسلام کرمانی. جلد اول صفحات ۳۸۳ - ۳۸۴.

هر روز پس روز دیگر که بر مبارزات مردمی می گذشت و هر لایه که بر انبوهه ی تجارب پیکار افزوده می گشت که این واقعیت را مسجل می داشت که روحانیت بر سر آن نیست تا به خاطر منافع اساسی مردم از سر اغراض تنگ و پلشتی های باوری خویش بگذرد و آن چه را که آنان در کلام از آن به عدالت یاد می کنند در حقیقت تساوی آنان با منافع قدرت علیه منافع توده هاست. آن چه در فحوای اعلامیه های پایان سال ۱۳۲۳ انعکاس یافت چه از لحاظ خشونت و صداقت کلام و چه در متمایز ساختن صف مردم از صف علماء دین سرشت کاملاً نمایانی دارد. مفادی از اعلامیه ی دهم صفر ۱۳۲۳ به نحو روشنی گویای مشی دیگری است که مردم در قبال علماء اتخاذ کرده اند:

«علماء اصلاً به اجراء عدالت نیستند زیرا که اگر مجلس عدالت باشد، دیگر چگونه می توانند «حکم ناحق» بدهند یا «رشوه بگیرند». یا ناسخ و منسوخ داده شود، یا وارث یا قابض ارواح شوند، یا حامی اشرار باشند، یا به هوای نفسانیه، هر مسلمانی را بخواهند کافر یا هر کافر را بخواهند مسلمان نمایند.»^{۳۱}

جای تردید باقی نمانده بود که علیرغم امیدهایی که به روحانیت بسته شده بود «آقایان هم در نفع خود و ضرر عموم ملت پریشان دو اسبه می تازیند.»^{۳۲} برای ستاریت و حفظ حرمت جای و مجالی باقی نمی ماند. به این اعتبار اعلامیه ها و شب نامه هایی که در آن زمان از باب اخطار و نصیحت وبه امید فراخواندن جدی علماء به میدان مبارزه پای از حدود معمول عفت کلام و حفظ سر بیرون نمی گذاشتند به یک بار لحنی دیگر گرفتند و علناً از فساد و رشوه خواری و اعمال خلاف عرف علماء سخن به میان آمد.

^{۳۱} - ناظم الاسلام کرمانی. همان. صفحات ۳۸۹ - ۳۹۰.

^{۳۲} - همان. ص ۵۸.

«حجج اسلام که آن ... پول های بادآورده ی بی زحمت را دیدند به کلی مجلس شورای ملی را فراموش کرده و حواس مشغول تقسیم پول ها شد... فکر خواستن و انگشتر و تیول و موقوفه و پول شدند. حجج اسلام که مشغول تقسیم پولند... این افتضاحات وارده بر ما مردم به جهت این نبود که مردم دست آقا را ببوسند، یا آقا زادگان لباس خوب بپوشند یا هر یک شب ها پنجاه تومان و صد تومان قمار بازی نمایند یا «جنده های مقبول و قشنگ» بیاورند. مجماً بدانید که مفتشین کار، از جزئیات امور و کلیات مطالب آگاهی دارند. از فردا فرد وجوهات، چهار هزار و ده هزار و دوازده هزار و هفت هزار و دو هزار و یک هزار و دویست و هفت صد و پانصد و... اطلاع دارند.»^{۳۳}

طبیعی می نمود که این قماش افشاگری ها در تغییر احوال علماء مؤثر نمی افتاد و به همین لحاظ امر افشاگری به تهدید مستقیم بدل گردید و از این نکته سخن رفت که «چهار نفر از علمای ملت گشته» خواهند شد. حوادث مربوط به بازگشتن علی اصغر خان اتابک و تدابیر استقرار ایشان به اریکه ی قدرت و نحوه ی ارتباط علماء با ماجراهایی از این نوع نویسندگان اعلامیه ها و شب نامه ها را بر آن داشت تا به تصریح در نوشته ها از علماء نام ببرند و به این طریق رویه ی مواجهه و تلقی مردم نسبت به علماء از سرشت نقادانه ی تند ی برخوردار گردید. چنان که پیش تر گفتم مرا مجال پرداختن به تمامی این مجموعه ی اسناد نیست. لذا از باب نمونه ای گویا از نوع اخیر اعلامیه ها قطعاتی از «اعلان مجلس انصاف» مورخ ۲۶ ذی الحجه ۱۳۲۴ و اعلان مشهور به «اتمام حجت» را در این جا می آورم و این نوشته را به پایان می آورم. «برحسب قرارداد معمول حضرات شرکاء و وطن آمدند جناب ملاء عبدالوهاب گفت اول «این ورقه ی شب نامه را بخوانید تا میزان عقل و فکر و دیانت و مسلمانی این حجج اسلام و علماء اعلام... را بدانید چقدر است.

^{۳۳} - شب نامه ی مورخ سوم رجب ۱۳۲۳.

شب نامه را بلند خواندند... نواب والا فرمود که مقصود نویسنده این بوده که به عموم مخلوق بفهماند که کفر و ایمان و دوستی و دشمنی و عقل و شعور و دیانت حجج اسلام همین است... مثلاً نوشته است ما مردم اظهار خوشبختی و افتخار می کنیم که حجت الاسلام آقا سید عبدالله که سابق بر این «به آن طرف هایی» که همه می دانند که اطوار و افعالش «دیگرگون» بوده یک مرتبه منقلب و حامی ملت شده، از تمام اعمال «سابقه» صرف نظر کرده، حتا آن که سید علاءالدین را که داماد و به مقام فرزند او بود، از خود دور و آقا میرزا حسن داماد دیگر خود را به جای او گذارده. حاجی محمد اقا گفت: معلوم می شود نویسنده خیلی عوام است. اگر مقصودش این است که سابقاً... رشوه می گرفته حالا نمی گیرد، یا «حکم ناحق» می داد. حالا نمی دهد، اشتباه است... در همین ایام از جهان شاه خان یک خروار روغن و هزار تومان پول گرفته، خارج کردن علاءالدین و میرزا محسن را به جای او گذاردن، یک سیری را خارج و یک گرسنه را داخل کرده، باز آن داماد که یک غیرتی داشت، این بی انصاف غیرت هم ندارد.

حاجی احمد آقا گفت: عجب اشتباهی مردم کردند. آقا سید عبدالله و آقا سید محمد... کسی که اعتنایی به آن ها نداشت... مردم آقایان را جلو انداخته ابهتی به جهت آقایان معین شد... چون مردم واقعاً چنین خیال کردند که آقایان مشروطه خواهند و این پیش رفت ها به جهت آقایان است. نه واله! به جهت طغیان ظلم و جور است، هیچ دخلی به آقایان ندارد. بلکه می توان گفت که امروزه آقا سید عبدالله و آقا سید محمد «حالا مخرب مجلس اند» برحسب اغراض شخصی آن ها، زیرا که تمام دخالت های آن ها در مجلس، منافی قوانین مجلس است.^{۳۴} «جناب آقا سید عبدالله یک همچو شرافتی نصیب تو شد چرا حفظ نکردی؟ به این اعمال وقیح و قبیح ضایع کردی؟ ... قدری به هوش بیایید! تهذیب اخلاق نمائید! به چشم حقارت به مردم نگاه نکنید، با

^{۳۴} - رجوع شود به مرجع ۳۲ صفحات ۹۳-۹۴ تأکید از ماست.

مخلوق خدا طریقه ی مساوات را از دست ندهید، قدری به تصفیه و تسویه ی اعمال و امور شخصی خود پردازید... خوب نیست که اول تظلم در مجلس عدالت بی اعتدالی احکام و اعمال شما باشد که چنین پول گرفت و چنان حکم داد... آقا مردم نیت خود را اصلاح کن، آقا طمع خود را کم کن، غیرت تو کجا رفته»^{۳۰}

حمید حمید

سالت لیک ستی

۲۴ آوریل ۱۹۹۴

منبع: نخستین بار در نشریه فرهنگی- سیاسی «مهرگان» انتشار یافته

و

منبع: نشریه «کارگر سوسیالیست» شماره ۲۹ - شهریور ۱۳۷۴

بازنویس: یاشار آذری

آدرس انترنتی کتابخانه: <http://www.javaan.net/nashr.htm>

آدرس پستی: BM Kargar, London WC1N 3XX, UK

ایمیل: yasharazarri@yahoo.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۴

^{۳۰} - محمد مهدی شریف کاشانی صفحات ۱۲۵-۱۲۶.